سجادیه، نرگس؛ حسینی، زکریا (۱۳۹۸). بازتبیین دیدگاه شفلر در باب استعدادهای آدمی در پرتوی نقدهای صورت گرفته: احتیاط، انعطاف و پویایی در انتساب استعداد.
مجله پژوهش نامه مبانی تعلیم و تربیت، ۹(۱)، ۱۱۲-۸۹.
DOI: 10.22067/fedu.v9i1.72502

بازتبیین دیدگاه شفلر در باب استعدادهای آدمی در پرتوی نقدهای صورت گرفته: احتیاط، انعطاف و پویایی در انتساب استعداد

نرگس سجادیه[1]، زکریا حسینی[2]

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۱۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۳/۲۸

چکیده

هدف اصلی این نوشتار، تحلیل مفهومی و بازخوانی ماهیت استعدادهای آدمی در پرتوی نقدهای وارد به آن در نظام آموزشی است. برای دستیابی به این هدف، از روش تحلیل تطبیقی و مفهومی بهره گرفته شد. یافته‌های پژوهش نشان داد اقتضائات «نوع» انسانی به‌ویژه اقتضائات محتوایی کمتر موردتوجه شفلر قرارگرفته و افراز استعدادها به استعدادهای محوری و حاشیه‌ای از سوی شفلر صورت نگرفته است. چنین به نظر می‌رسد، این دیدگاه در برخورد با استعدادهای متفاوت و گاه متعارض، دچار آشفتگی خواهد شد. همچنین عدم توجه به روی دیگر سکه استعداد، یعنی ناتوانی، باعث شده تا نگاه شفلری به استعداد، از واقع‌گرایی دور ماند و اختیار آدمی را نیز به حاشیه راند. بر این اساس، در نظام آموزشی بر احتیاط، انعطاف و پویایی در انتساب استعداد و بر ضرورت وجود موقعیت‌های تعلیق تأکید می‌شود.

واژه های کلیدی: استعداد، شفلر، نقد، تعلیق، انتساب.

۱. استادیار فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه تهران؛ عضو انجمن فلسفه تعلیم و تربیت ایران، Sajjadieh@ut.ac.ir
۲. دانش آموخته فلسفه تعلیم و تربیت، دانشگاه تهران، Za.hoseini@chmail.ir

مقدمه

بحث استعدادهای آدمی و توجه به آن‌ها از دیرباز یکی از مسائل مهم مطرح در عرصه تربیت بوده است. به طور نمونه، افلاطون با این اعتقاد به اینکه «افراد از حیث ذوق و استعداد برابر نیستند بلکه هرکسی برای کاری ساخته‌شده است.»، بر آن است تا با شناسایی استعداد هر فرد، مسیر تربیتی ویژه‌ای برای او طراحی کند (Plato, 2011, PP. 84-85). افلاطون، شناسایی استعداد افراد را گام اولیه برای طرح تربیت می‌داند و معتقد است این شناسایی باید از کودکی آغاز شود. به طور نمونه، هنگامی‌که درباره تربیت سربازان سخن می‌گوید، می‌نویسد: «...این جستجو را باید از کودکان آغاز کنیم، ... سپس هرکدام را که ببینیم فراموشی به خود راه نمی‌دهد و فریب ظاهر را نمی‌خورد، بلکه همواره در عقیده خود استوار می‌ماند، باید برگزینیم و از دیگران جدا کنیم...» (Plato, 2011, PP. 166-167). ارسطو نیز با طرح مفهوم «قوه»، استعداد را در سطحی هستی شناختی مطرح می‌سازد. او در تعریفی از قوه، آن را به «امکان» تعبیر می‌کند و می‌نویسد: « یک شیء هنگامی دارای قوه است که فعلیت یافتن آنچه می‌گوییم شیء قوه آن را دارد، ممتنع نباشد.» (Aristotle, 2014: P. 348). ازآنجاکه استعداد نیز، در تعریفی، ناظر بر همین امکانی است که منتظر به ظهور رسیدن است، می‌توان مفهوم قوه را به آن نزدیک دانست.

شناسایی و پرورش استعدادها در نظام‌های آموزشی امروز نیز اهمیتی خاص یافته است. در ادبیات تربیتی ایران، شناسایی، رشد و شکوفایی استعدادهای متربی به‌عنوان یکی از هدف‌های تعلیم و تربیت و گاه به‌عنوان تعریف تربیت در نظر گرفته شده است (Motahari, 2007). همچنین سند تحول بنیادین آموزش‌وپرورش یکی از ویژگی‌های مدرسه مطلوب در افق ۱۴۰۴ را برخورداری از ظرفیت پذیرش تفاوت‌های فردی و توجه به کشف و شکوفایی استعدادهای متنوع فطری دانسته و در راستای تحقق این هدف به راهکارهای متعددی اشاره نموده است[1] (Fundamental Revolution Document of education, 2011). موضوع هدایت تحصیلی دانش‌آموزان نیز با مفهوم استعداد پیوند نزدیکی دارد؛ «آیین‌نامه آموزشی دورهٔ سه‌ساله متوسطه روزانه» یکی از ملاک‌های توسعه مهارت‌آموزی و اشتغال را استعداد افراد ذکر می‌نماید (Educational Regulations of Second Period of Secondary schools, 2016).

علاوه بر موضوع استعدادسنجی و هدایت تحصیلی در نظام آموزشی، توجه به صاحبان استعدادهای برتر نیز در بسیاری از نظام‌های آموزشی کشورهای جهان موردتوجه قرارگرفته است (Kazemi Haghighi, 2014). حضور «سازمان پرورش استعدادهای درخشان» در نظام تربیتی ایران از سال ۱۳۵۵ تاکنون و تصویب

---

۱. راهکار ۱-۱۶ ذیل هدف عملیاتی ۱۶، راهکار ۳-۲۱ ذیل هدف عملیاتی ۲۱،

و ابلاغ طرح «شناسایی و هدایت استعدادهای برتر (شهاب)» از سال ۱۳۸۶ نیز نشان از اهمیت این امر در نظام تربیتی ایران دارد. ابهام در مفهوم استعداد و وجود اغتشاش‌های نظری درباره مؤلفه‌های آن، همه تلاش‌های عملی فوق را با چالش مواجه ساخته و این امر ارائه چارچوبی قابل دفاع از این مفهوم را ضروری ساخته است. یکی از آثار فلسفی قابل‌توجه در دوران معاصر که تلاش کرده است مفهوم استعداد را مورد واکاوی قرار دهد، کتاب شفلر با عنوان «*در باب استعدادهای آدمی*» است. این کتاب بخشی از یک پژوهش بزرگ بین‌رشته‌ای یعنی «طرح هاروارد در باب استعدادهای آدمی[1]» است و این موضوع می‌تواند نویدبخش وجود انسجام نظری در این مفهوم‌پردازی باشد. همچنین وجود نقد و بررسی‌های متعدد پیرامون دیدگاه او نیز می‌تواند گویای اهمیت آن باشد.

مفهوم شفلری از استعداد در آثار مختلف موجود در باب استعداد مدنظر قرارگرفته است. ازجمله هیمنز با ابتنا به دیدگاه شفلر، تلاش می‌کند ضرورت دسته‌بندی دستاوردهای مورد انتظار استعدادهای برتر را نشان دهد (Heymans, 2012). همچنین لویس تلاش می‌کند تا با بررسی تطبیقی دیدگاه شفلر آگامبن، در باب مفهوم استعداد، الهام‌بخشی‌هایی را در باب استعداد مطرح سازد (Lewis, 2012). از سوی دیگر، کلارک و فیلان، با تأکید بر نقد آگامبن به مفهوم شفلری از استعداد، الهام‌بخشی‌های این نقد را در تعلیم و تربیت وامی کاوند. آن‌ها معتقدند مفهوم شفلری از استعداد، نوعی از خوش‌بینی خشونت‌بار دارد که می‌تواند دانش‌آموز را تحت انقیاد قدرت‌های سامان‌بخش قرار دهد (Clarck & Phelan, 2015). نقدهای وایت بر مفهوم شفلری استعداد نیز از منظر فلسفه تحلیلی شنیدنی است (White, 1986). در سال‌های اخیر و با ترجمه اثر سفلر در ایران، دو نقد نیز از فضای فلسفه تعلیم و تربیت ایران بر دیدگاه شفلر از مفهوم استعداد نگاشته شده که عبارت‌اند از نقد زهره کاشانی (Zohre Kashani, 1998) و نقد باقری (Bagheri, 1998).

نوشتار حاضر بر آن است تا با بازخوانی مفهوم شفلری از استعداد و ارزیابی نقدهای واردشده بر آن، ملاحظاتی در باب مفهوم استعداد بیان نماید و تا حد امکان، برخی مؤلفه‌های مفهومی آن را به‌گونه‌ای قابل دفاع، تدوین کند یا وضوح بخشد. در این میان، بر چهار نقد اساسی تمرکز می‌شود. انتخاب این چهار نقد از میان نقدهای مختلف به دو دلیل صورت گرفته است. دلیل نخست به بافت اجتماعی-فرهنگی نقدهای واردشده معطوف است و دلیل دوم به بنیادین بودن نقد بازمی‌گردد. ازاین‌رو، دو نقد زهره کاشانی و باقری،

---

۱. Harvard Project on Human Potential، این طرح در سال ۱۹۷۹ در دانشکده کارشناسی ارشد تعلیم و تربیت دانشگاه هاروارد مطرح شده است و هزینه آن را بنیاد برنارد وان لی هلند تأمین نموده است که رسالت آن «تحقق بخشیدن به استعداد گروه‌های فقیر و محروم» است (Scheffler, 1998, PP. 3-4).

به دلیل تکوین در بافت فرهنگی-اجتماعی جامعه ما و برخاستن از سنت فلسفی ما انتخاب‌شده و نقد وایت و آگامبن نیز به دلیل دامنه‌داری در عرصه فلسفه و تربیت و مبنا قرار گرفتن برای نظریه‌های جدید موردنظر قرارگرفته است. بنابراین، هدف اساسی این نوشتار، ارزیابی نقدهای صورت گرفته بر مفهوم شفلری استعداد در وهله نخست و سپس صورت‌بندی دوباره آن به‌نحوی‌که برکنار از نقدهای موجه باشد، هست. درواقع، دو پرسش، خطوط اساسی این پژوهش را مشخص می‌سازند: ۱) ارزیابی نقدهای وارد بر مفهوم شفلری استعداد، درستی و نادرستی کدام‌ها را نشان می‌دهد؟ و ۲) چه ملاحظاتی باید در نظر گرفت تا مفهومی با اتقان بیشتر از استعداد داشت؟

رویکرد روشی

در پاسخ به پرسش نخست مبنی بر شناسایی انتقادات وارد به مفهوم‌پردازی شفلر، از روش «تحلیل تطبیقی» و نیز «ارزیابی کفایت مفهومی» بهره گرفته شد. تحلیل تطبیقی مبتنی بر یافتن گزاره‌ها، مفاهیم و منظومه‌های معرفتی متناظر و مقایسه و تطبیق می‌باشد (Given, 2008, Qouted from Sajadieh, 2014). بر این اساس، نخست موارد موردانتقاد مشخص شدند، سپس به کمک تطبیق انتقادات وارده، باهم نگری و دسته‌بندی آن‌ها، مجموعه‌ای از محورهای اصلی موردانتقاد به دست آمد. در گام دوم این نقدها با مفهوم شفلری مقایسه و موجه بودن یا نبودن هر نقد تعیین شدند. در تشخیص موجه بودن یا نبودن نقدها یا انگاره شفلری، کفایت تحلیل‌های مفهومی و نیز کفایت مفهوم‌های پردازش‌شده و ساختارهای مفهومی مورد ارزیابی قرار گرفت. تحلیل مفهومی ناظر بر فراهم آوردن تبیین صحیح و روشن از معنای مفاهیم به‌واسطه توضیح دقیق ارتباط‌های آن با سایر مفاهیم است و تلاشی در جهت فهم مفاهیم به شمار می‌آید. این نوع تحلیل شامل ارزیابی ساختار مفهوم نیز می‌شود (Coombs & Daniels, 1991). ازاین‌رو، می‌توان گفت رویکرد کلی این پژوهش، تحلیلی است که در دو صورت تطبیقی و ارزیابی ساختار مفهوم بکار گرفته شده است.

تصویری اجمالی از دیدگاه شفلر درباره استعداد

شفلر معتقد است انگاره عمومی از استعداد تحت تأثیر باورهای رایج اما ناصواب به‌جامانده از دوران کهن شکل‌گرفته است، ازاین‌رو اولین اقدام در تبیین دیدگاه خود را نقد این باورها می‌داند. او ریشه این انگاره را در تلقی ارسطو از ماهیت اشیا می‌داند. به نظر شفلر، تصور ارسطو از ماهیت هر شیء، متشکل از خصایص ذاتی نوع طبیعی آن است و این ماهیت، هم به‌منزله «غایت طبیعی» آن و هم مبین «نحوه تحول و

تحقق پیش‌رونده» آن خواهد بود. به‌طور نمونه، «میوه بلوط که بالقوه درخت بلوط است، به‌واسطه بلوطیت بالقوه خود به‌سوی فعلیت بخشیدن به آن وضع نهایی رانده می‌شود که عبارت از غایت طبیعی آن است؛ غایتی که ویژگی‌های آن، «ماهیت انواع» آن را تعیین می‌کند و «مراحل رشد» افراد آن را تبیین می‌کند» (Scheffler, 1998: P. 51). براین اساس، شفلر به سه اسطوره اشاره می‌کند و آن‌ها را موردانتقاد قرار می‌دهد؛ ۱) ثابت بودن استعدادها به این معنا که استعداد دانه بلوط، درخت بلوط شدن است و نه چیز دیگری و هنگامی‌که این مفهوم به استعدادهای انسانی منتقل می‌شود، مراد ثابت و مشخص بودن مجموعه استعدادهای فرد است؛ ۲) هماهنگ بودن استعدادها بدین معنا که مجموعه استعدادهای فرد به‌طور هماهنگ قابل تحقق هستند و ۳) ارزشمندی همه استعدادها بدین معنا که همه استعدادهای فرد ارزش مثبت داشته و فعلیت یافتن آن‌ها امر مطلوبی است. شفلر در ادامه با تأکید بر عدم تعین وجود بشر، تلاش می‌کند تا انگاره‌های متعین گذشته از استعداد را به کناری نهد و انگاره‌ای جدید از آن تدوین کند. او معتقد است «کودک تازه متولدشده که صرفاً «واحدی زیستی» تلقی می‌شود، یک «موجود بشری» نامتعین است و شالوده حیات او تازه باید به طور عمده با تلاش بشری، یعنی بر مبنای فرهنگ، تاریخ، آموزش‌وپرورش و تصمیم‌گیری، بنیاد نهاده شود» (Scheffler, 1998: P. 49). سه مفهوم بازسازی‌شده استعداد در نگاه شفلر، «توانایی شدن»، «گرایش به شدن» و «قابلیت برای شدن» است.

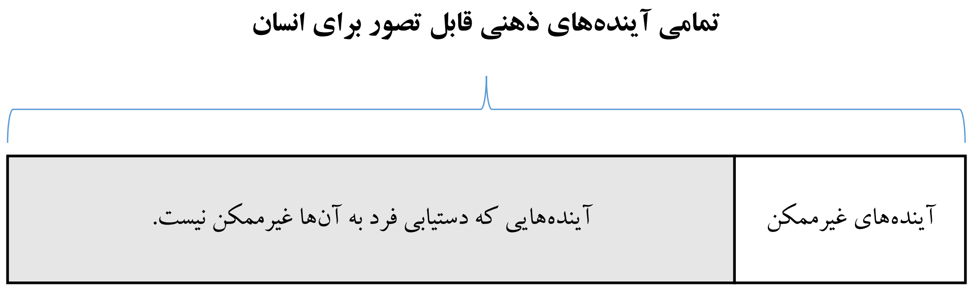
۱. استعداد به‌منزله توانایی شدن:

این انگاره از استعداد با تکیه بر معنای توانایی[1] پیشنهادشده است. در این معنا، اگر شخص «استعداد انجام فعالیتی» را داشته باشد، گرچه به این معناست که او در حال حاضر توانایی انجام آن فعالیت را ندارد، اما بر وجود توانایی دیگری دلالت می‌کند؛ «توانایی کسب توانایی انجام آن فعالیت». در این معنا، از میان همه کسانی که اکنون از یک توانایی بارز بی‌بهره‌اند، تنها برخی از توانایی نائل شدن به آن در آینده برخوردارند و ما برخورداری از استعداد را به این دسته منتسب می‌نماییم. لازم به ذکر است که در اینجا انتساب استعداد به کسی به معنای پیش‌بینی قاطع نسبت به تحقق آن در آینده نیست، بلکه از میان افراد مستعد، برخی در آینده به آن توانایی نائل شده و برخی نیز بدان دست نخواهند یافت. همچنین در این معنا، استعداد تنها محدود به کسب توانایی‌ها نیست بلکه می‌تواند کسب عادت‌ها، صفات، گرایش‌ها و دیگر خصائص را نیز شامل شود (Scheffler, 1998:PP. 55-56).

1. Capacity

باید توجه داشت که مراد از «توانایی»، در اینجا نوعی «امکان» است. به سخن دیگر، استعداد در این معنا به مفهوم نفی ضرورت یا محدودیت است. ازاین‌رو، «انتساب استعداد به کسی به‌منزله انکار آن است که شرایط بازدارنده‌ای برای یادگیری وجود داشته باشد و در موقعیت موردنظر نمایان باشد». شرایط بازدارنده، عرصه وسیعی از محرومیت‌های حسی و حرکتی، کمبودهای غذایی، باورهای فرهنگی و اعتقادات جامعه به عنوان زمینه عمل و سیاست‌های اتخاذ شده را شامل می‌شود. بر این اساس، انتساب سطوح پایین استعدادی به دانش‌آموزان، نباید صرفاً ناشی از کمبودی ذاتی در کودکان تلقی شود، بلکه این‌گونه باید پنداشت که این کمبود به وسیله تلاش اجتماعی چشمگیر قابل رفع است و این محدودیت‌های سطح دانش و منابع است که بلندای افق‌ها را محدود می‌نماید (Scheffler, 1998, PP. 55-60).

با توجه به این تلقی از استعداد، آینده‌های ذهنی که می‌توان پیش روی هر انسانی متصور شد، برای هر فرد به دو دسته تقسیم می‌شود؛ ۱) آینده‌هایی که دست‌یابی به آن‌ها برای فرد غیرممکن نیست؛ و ۲) آینده‌هایی که دستیابی به آن‌ها برای فرد غیرممکن است. شفلر در این معنا دسته اول را استعدادهای فرد می‌نامد. این تفکیک در شکل (۱) نشان داده شده است. لازم به ذکر است که مرز «غیرممکن»ها در نگاه شفلر از طریق سطح دانش بشری در لحظه انتساب و نیز تا حدودی سیاست‌گذاری‌ها مشخص می‌شود. درواقع امکان عبور از مرز غیرممکن‌های ذهنی، با افزایش دانش بشری و سیاست‌گذاری‌ها دور از ذهن نیست.



شکل ۱: استعدادهای افراد با توجه به تعریف اول شفلر از استعداد

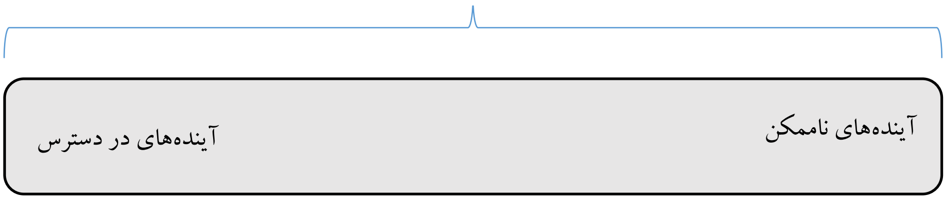
۲. استعداد به منزله گرایش[1] به شدن:

در این معنا، انتساب استعداد به یک فرد، چیزی بیش از آن است که بگوییم وقوع پیامد معینی برای او «غیرقابل تحصیل» نیست. در این معنا از انتساب استعداد، ضمن پذیرش نبود موانع قطعی برای تحقق پیامد

1. Propensity

مورد انتظار، وقوع آن به‌گونه‌ای مشروط به شرایط، پیش‌بینی می‌شود. در این تلقی از مفهوم استعداد، اگر شخص از استعدادی برخوردار است می‌توان ادعا کرد «اگر» شرایط خاصی محقق گردد، فرد چنان خواهد شد. به طور نمونه، می‌توان ادعا کرد که کودکی با میزان مشخصی از کوشش، تعلیم و تربیت، تشویق یا حمایت، احتمالاً توانایی نوازندگی پیانو را کسب خواهد کرد (Scheffler, 1998: PP. 61-73). در مقایسه این معنا از استعداد با معنای نخست می‌توان گفت برخلاف تعریف اول که انتساب استعداد مبتنی بر «امکان» بود، در تعریف دوم انتساب مبتنی بر «احتمال» است. به سخن دیگر، درحالی‌که در معنای نخست، امکان، مبتنی بر نوعی تفکیک صفر و یکی است، در معنای دوم، احتمال، به نوعی نگاه پیوستاری دلالت دارد. بر این اساس، اگر به آینده‌های ذهنی قابل تصور برای انسان بنگریم، برای یک فرد خاص برخی از این آینده‌ها در قطب در دسترس قرار می‌گیرند، برخی در قطب ناممکن و برخی نیز در میانهٔ این پیوستار. این تصور ذهنی در شکل (۲) نشان داده شده است.

تمامی آینده‌های ذهنی قابل تصور برای انسان



شکل ۲: استعدادهای افراد با توجه به تعریف دوم شفلر از استعداد

۳. استعداد به منزله قابلیت[1] برای شدن:

آخرین معنای شفلر از مفهوم استعداد با مفهوم «قابلیت» تبیین شده است. در نظر او «قابلیت» دربرگیرنده اموری است که در محدوده انتخاب جدی، تلاش یا تصمیم فرد باشد؛ یعنی آنچه انجام دادن آن در «قدرت» شخص است. درک معنای قابلیت در مفهوم استعداد، به کمک تبیین تفاوت میان «قابلیت» و «توانایی» -مفهوم تبیین‌گر معنای نخست- می‌تواند راهگشا باشد و درک تفاوت میان این دو معنا با تأمل در دو واژه «قدرت دادن[2]» و «توانا کردن[3]» امکان‌پذیر خواهد شد. درحالی‌که توانا کردن، در معنای نخست استعداد، به معنای «غلبه بر برخی شرایط بازدارنده عمل است»، قابلیت بخشیدن در معنای اخیر، به معنای

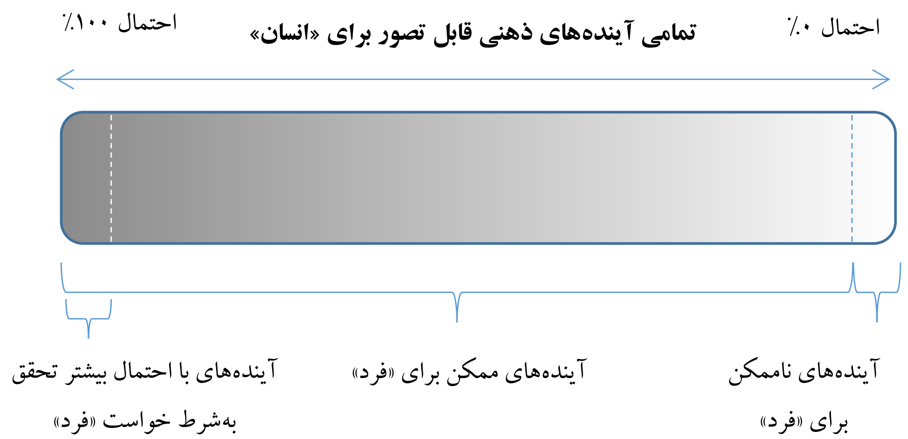
1. Capability
2. Empowering
3. Enabling

ایجاد انگیزه در فرد و درون فرد است نه صرفاً به معنای از میان برداشتن موانع بیرونی (Scheffler, 1998: PP. 69-71). درواقع، با توانا ساختن، ممکن است به دلیل قرار نداشتن امر موردنظر در حیطه اراده و تصمیم فرد، همچنان شاهد تحقق آن نباشیم اما در قابلیت بخشیدن، امر مورد انتظار در حیطه تصمیم او قرار خواهد گرفت و با احتمال بیشتری محقق خواهد شد. ازاین‌رو، معنای سوم، یک گام از احتمال جلوتر است و در زمانی بکار می‌رود که احتمال، نزدیک به یقین باشد.

باهم‌نگری مفهوم شفلری از استعداد

به نظر می‌رسد سه معنای شفلری از استعداد را می‌توان سه بخش یا به نوعی سه سطح از یک نگاه واحد به استعداد تلقی نمود. بر این اساس، «استعداد» مفهومی است که در نسبت با آینده معنادار است. از این منظر، فرد مستعد در مواجه با آینده‌های پیش روی خود با دو دسته کلی مواجه است؛ دسته‌ای که به هر دلیلی دست‌یابی او به آن‌ها محال است و می‌توان آن‌ها را آینده‌های ناممکن نامید و دسته‌ای که دست‌یابی به آن‌ها محال نیست و لذا نام آن‌ها آینده‌های ممکن خواهد بود. این همان معنای اول استعداد در نگاه شفلر است. از سوی دیگر، نسبت میان آینده‌های ممکن و تحقق آن‌ها یکسان نیست، بلکه برخی با احتمال بیشتری امکان تحقق دارند و برخی با احتمال کمتری محقق می‌شوند و این تفاوت احتمال، معنای دوم استعداد را به ما می‌نمایاند. درواقع، برخی این آینده‌های ممکن از احتمال وقوع بیشتری برخوردارند. باید توجه داشت که احتمال مطرح در مؤلفه دوم، ناشی از عوامل اقتضائی خارج از اراده فرد است. درنهایت، از میان همه آینده-های ممکن، احتمال تحقق برخی با درجه‌ای بیشتر از قطعیت همراه است و این آینده‌های ممکن، آینده‌هایی هستند که در حیطه انتخاب و تصمیم فرد قرار دارند. این معنا همان معنای سوم شفلر از استعداد است. نگرش واحد پیشنهادی در شکل (۳) نشان داده شده است. درمجموع می‌توان گفت، مفهوم نخست، آینده‌های ممکن را از ناممکن متمایز می‌سازد،

معنای دوم، پیوستار احتمالی این آینده‌های ممکن را مشخص می‌سازد و معنای سوم، آینده‌های با احتمال بیشتر را روی این پیوستار مورد تأکید قرار می‌دهد.



شکل ۳: تصویری واحد از مفاهیم سه‌گانه شفلری

نقدهای صورت گرفته بر مفهوم شفلری از استعداد

چهار اندیشمند - وایت[1]، باقری، آگامبن[2] و زهره کاشانی- مفاهیم شفلری از استعداد را موردنقد و ارزیابی قرار داده‌اند. دراین راستا، ضمن تجمیع انتقادات مشترک، محورهای اساسی نقدها مشخص شدند، سپس موضع مؤلفان این نوشتار در مقابل نقد صورت گرفته بیان شد.

۱. **بی‌توجهی شفلر به مفهوم «نوع»**

باقری ر مواجهه با معنای شفلری استعداد به دو انتقاد اشاره دارد که هر دوی آن‌ها بر مناقشه بر سر مفهوم «نوع» بنا شده است (Bagheri, 1998). همچنین یکی از انتقادات مطرح شده توسط زهره کاشانی و داوودی نیز به همین مناقشه اشاره دارد. منتقدین با استناد به انگاره خود از مفهوم نوع، معتقدند می‌توان از «اقتضاهای درونی نوع بشر» و «استعدادهای مشترک بشری» برآمده از این اقتضاءها سخن گفت و بر این اساس می‌توان استعدادها را به دو گروه «خاص» و «عام» افراز نمود، حال‌آنکه از نگاه منتقدین، شفلر چنین باوری ندارد (Zohreh Kashani & Dawoodi, 1998). در ادامه دو انتقاد برآمده از این دیدگاه به تفصیل بیان شده و در انتهای هر یک ابعاد آن واکاوی می‌شود.

الف) از نفی تعین یافتگی بشر تا نفی هرگونه اقتضای درونی در بشر

باقری معتقد است طبق قرائت شفلر از اسطوره ارسطوییِ استعداد، آن «خصیصه‌هایی که باید کسب شوند، از پیش در فرد، تعیّن بالقوه یافته‌اند و او آن‌ها را بالقوه در خود دارد» حال‌آنکه به عقیده باقری، شفلر

1. White
2. Agamben

معتقد است «فرد حتی بالقوه «دارای» چنین خصیصه‌هایی نیست و اساساً استعدادهای فرد یا خصیصه‌هایی که قرار است کسب شوند، در شمار «دارایی‌های» فرد نیستند بلکه برحسب زمینه اجتماعی فرد و میزان دانش آدمی در مقطع زمانی موردنظر، تعیین می‌شوند و از همین رو، ثبات در استعدادهای آدمی وجود ندارد» (Bagheri, 1998: PP 87-90). او در ادامه بیان می‌دارد که با حذف این معنا، از مفهوم شفلری استعداد تنها «موجود نبودن آن در زمان حال» برداشت می‌شود. بر این اساس نتیجه می‌گیرد که شفلر در گریز از تصور ارسطویی خود از استعداد که به‌نوعی معادل «تعین بالقوه استعدادهاست» افراط کرده و در قطب مقابل این انگاره، یعنی نفی هرگونه اقتضای درونی آدمی، گرفتار آمده است. باقری با طرح این مسئله می‌پرسد: «آیا این استعدادها- استعدادهای مشترک در آدمیان- به طور تصادفی در آدمی آشکارشده یا به‌مقتضای نوع ویژه‌ی این موجود به ظهور رسیده است؟» (Bagheri, 1998: P 89). بنابراین یکی از چالش‌های این نقد، به منطق ظهور استعدادهای ویژه و عدم تبیین این پدیده در تصور شفلری از استعداد بازمی‌گردد. از سوی دیگر، بر اساس این نقد، توضیح شفلر در تبیین این اشتراکات استعدادی با ارجاع به مشابهت‌های موقعیت‌های فرهنگی-اجتماعی، نوعی دور را ایجاد می‌کند؛ زیرا مشابهت‌های فرهنگی- اجتماعی، در مواجهه با چالش علت، با همان اقتضائات درونی و نوعی بشر تبیین می‌شود. ازاین‌رو، اشتراک استعدادی که خود با مشابهت موقعیت فرهنگی تبیین می‌شد، علت مشابهت فرهنگی هم در نظر گرفته می‌شود و این نوع توضیح از نظر منطقی، ناسازوار است. در پاسخ به این چالش، باقری معتقد به نوعی تعین اجمالی است. از نگاه او پذیرش اقتضاهای درونی بشر، به معنی قبول برخی ویژگی‌های بالقوه در آدمی است. «بالقوه» در اینجا، به معنای صُلب ارسطویی نیست بلکه حاکی از نوعی تعین اجمالی است که ظهور اشتراکات استعدادی بر مبنای آن روی می‌دهد.

ب) از نفی مثبت بینی سراسری استعداد تا خنثی نگری و عدم افراز آن

یکی از باورهای رایج متأثر از انگاره ارسطویی، «ارزش سرتاسر مثبت استعدادها» بود؛ اینکه همه استعدادها ارزشمندند و تحقق آن‌ها امری مطلوب تلقی می‌شود. این باور مورد انتقاد شفلر قرار گرفت. او با بیان اینکه انسان‌ها، بالقوه، همان‌قدر شرورند که نیکوکار، به طرح این مسئله پرداخت که در زبان استعداد، جنبه‌های منفی انسان تصفیه شده و جنبه‌های مثبت او به عنوان استعدادهای او معرفی می‌شوند تا از این رهگذر صرفاً جنبه‌های مثبت تقویت شوند (Scheffler, 1998: P 19).

باقری در انتقاد خود، افراط شفلر در انتقاد از این اسطوره را زیر سؤال می‌برد. او اعلام کرد که شفلر در صورت‌بندی خود از مفهوم استعداد، اسطوره مثبت اندیشی درباره استعدادها را چنان زدوده که باز هم در قطب مخالف آن یعنی «خنثی انگاری» استعدادها گرفتار آمده است (Bagheri, 1998: P 90). اعتقاد به

اقتضائات درونی بشر، باقری را به این ایده ملتزم می‌سازد که استعدادها را بر حسب دوری و نزدیکی به این اقتضائات درونی و ویژگی‌های نوع بشر، افراز کند. درواقع، آن دسته از استعدادها که به اقتضائات نوعی بشر نزدیک‌ترند، استعدادهای محوری بشر خواهند بود و سایر آن، استعدادهای جنبی نام خواهند گرفت. این افراز، نوعی نگاه مرتبتی (و البته فارغ از خوب و بد) به استعدادها را رقم خواهد زد. اگر بپذیریم که ویژگی‌های «بالقوه‌ای»، به معنی اقتضاهای ناشی از نوع بشر، برای آدمی وجود دارد، در این صورت می‌توان درمجموعه استعدادهای آدمی، به‌نوعی تقسیم‌بندی ارزش (گرچه نه از نوع خوب و بد) پرداخت که برحسب آن، مرتبت استعدادهای او یکسان نخواهد بود، بلکه برخی از مرتبت مهم‌تر و برخی از مرتبت کم‌اهمیت‌تری برخوردار خواهند بود که ما دسته اول را استعدادهای «محوری» یا خاص و دسته دوم را استعدادهای «جنبی» یا عام می‌نامیم (Bagheri, 1998:P 90).

علاوه بر باقری، زهره کاشانی و داوودی نیز در انتقادات خود، توجه شفلر به تمایز عام و خاص میان استعدادها را مدنظر قرار دادند. آنها با تأکید بر صفات حقیقی امور، معتقدند حقیقت هر امر می‌تواند منشأ استعداد آن باشد. ناگفته نماند که این منتقدان بر پایه همین افراز استعدادها، نوعی دیدگاه ارزشی را نیز وارد تحقق استعدادها نمودند(Zohreh Kashani & Dawoodi, 1998: P 178). بر این اساس، در تعارض میان فعلیت استعدادی که کمال خاص موجود به شمار می‌رود با دیگر استعدادهای او، باید استعدادهای خاص را ترجیح بخشید؛ زیرا از نگاه آن‌ها، استعدادهای خاص هستند که حقیقت موجود را تحقق می‌بخشند.

۲. یکسان‌انگاری مفهوم «استعداد» با دیگر مفاهیم نزدیک به آن

بخش اصلی انتقادات زهره کاشانی و داوودی و جان وایت مبتنی بر نحوه استفاده شفلر از واژه استعداد است. به اعتقاد ایشان، شفلر به صورتی ناصحیح معنای واژه استعداد را گسترش داده و مفاهیم متفاوت با مفهوم استعداد را زیر چتر واژه استعداد گنجانده است و این امر، خطایی زبانی و مفهومی را سبب می‌شود.

الف) یکسان‌انگاری مفهوم «استعداد» با مفهوم «فقدان مانع برای اکتساب»: زهره کاشانی و داوودی یکی از تعاریف ممکن برای استعداد را «بود شرایط و نبود موانع بیرونی» معرفی می‌کنند. به زعم آنها، در این تفسیر استعداد به کسی نسبت داده می‌شود که شرایط بیرونی اکتساب ویژگی، خصیصه، مهارت یا دانش معینی برای او فراهم و موانع ممکن بر سر راه این اکتساب مفقود و منتفی باشد. در این تفسیر، شرایط شامل اموری مانند عوامل فیزیکی، زیستی، فرهنگی و اجتماعی است و محدودیت‌های ذهنی و روانی را شامل نمی‌شود. همچنین در این تفسیر، اسناد یا انکار استعداد به شدت تابع موقعیت‌های اجتماعی، زیستی و فیزیکی است و «کوشش برای ایجاد و تقویت استعداد چیزی نیست جز فراهم آوردن شرایط مناسب و کمک به

حذف موانع»(Zohreh Kashani & Dawoodi, 1998: P 178). منتقدان در ادامه این تعریف ارائه شده از استعداد را به پیشنهاد نخست شفلر بسیار نزدیک معرفی می‌کنند و سپس خود به نقد آن می‌پردازند.

به زعم زهره کاشانی و داوودی، تعریف فرد مستعد به شخصی که «شرایط و موانع برای عمل او به‌گونه‌ای تنظیم‌شده است که اکتساب خصیصه معینی را برای او تسهیل می‌کند.» به گونه‌ای است که جایی برای مفاهیم طبیعت‌های ذاتی، استعدادهای درونی، عناصر ماهوی یا امکانات و توانایی‌های ذهنی و روانی نمی‌گذارد. آنها معتقدند وجود شرایط و فقدان موانع نمی‌تواند عامل تمایز فرد مستعد از غیر مستعد و دلیل اسناد استعداد به او باشد(Zohreh Kashani & Dawoodi, 1998: P 181). در این دیدگاه، «اسناد استعداد به‌دوراز هرگونه ارزیابی نسبت به شرایط انجام می‌گیرد و آنچه به طور مستقیم علت اسناد استعداد به فرد است، وجود زمینه‌های درونی است» (Zohreh Kashani & Dawoodi, 1998: P 183). براین اساس، منتقدان مفهوم نخست پیشنهادی شفلر را چیزی معادل «فقدان مانع برای اکتساب» می‌دانند که این معنا نیز در نگاه آنها ارتباط معناداری با مفهوم استعداد ندارد.

ب) یکسان‌انگاری مفهوم «استعداد» با مفهوم «امکان»: شفلر در معنای نخست خود، استعداد را به توانایی تفسیر می‌کند و تفسیر او از عبارت توانایی، «امکان» است. به سخن دیگر منظور او از امکان، آن است که از ناحیه شرایط، ضرورتی برای محال شدن امری وجود ندارد و بنابراین، آن امر ممکن خواهد بود.

زهره کاشانی و داوودی معتقدند معنایی که افراد از استناد یک استعداد مدنظر دارند، چیزی بیش از امکان است. درواقع، از نگاه آن‌ها، انتساب استعداد باید حاکی از احتمال بیشتر اکتساب آن امر در آینده باشد نه صرف امکان آن. آنها با طرح مفهوم «آمادگی» معتقدند، صرف امکان به معنای نبود موانع بیرونی نمی‌تواند نشانگر استعداد باشد و لزوماً باید در فرد، نوعی آمادگی درونی باشد تا او را از دیگران متمایز سازد(Zohreh Kashani & Dawoodi, 1998: P 183). به سخن دیگر، تأکید این انتقاد بر آن است که انتساب استعداد تحقق یک امر برای یک پدیده، دال بر «رجحان» تحقق آن امر برای آن پدیده است و این اسناد نیازمند برخورداری از «حداقلی» آمادگی در مخاطب است (Zohreh Kashani & Dawoodi, 1998: P 191).وایت نیز در یکی از انتقادات خود، با تمرکز بر همین عدم تناسب مفهوم شفلر از استعداد با اوضاع رایج در زبان عادی می‌نویسد این گزاره که گفته می‌شود شخصی «یک پیانیست بالقوه است»، بدین معنای پیش‌پاافتاده نیست که در مسیر پیانیست شدن او مانعی نیست. درواقع، نبود مانع پیش روی فرد، ما را بر آن نمی‌دارد که او را پیانیست بالقوه خطاب کنیم (White, 1986: P 137).

ج) یکسان‌انگاری مفهوم «استعداد» با مفهوم «توانایی اکتساب»: این نقد، به تعریف سوم از استعداد است. زهره کاشانی و داوودی معتقدند، انتساب استعداد به فرد، علاوه بر خواست و اراده او و محیط مساعد، نیازمند وجود زمینه و آمادگی‌های لازم در او می‌باشد. از نگاه آن‌ها، کسی که در اکتساب امری، مانعی جز اختیار و انتخاب خویش ندارد، مستعد آن امر نیست بلکه توانایی اکتساب آن را دارد. به سخن دیگر، استعداد، نشانگر «قطعیت» در پیش‌بینی نیست بلکه پیش‌بینی موفقیت با «درصد خوب» است. همچنین می‌توان گفت «استعداد برای یک پدیده صرفاً دلالت بر «رجحانِ» تحقق آن پدیده دارد و نه «وجوب» تحقق آن (Zohreh Kashani & Dawoodi, 1998: PP. 191-192). ازاین‌رو، پیشنهاد سوم شفلر را به معنای توانایی اکتساب امری می‌دانند که متفاوت از استعداد است. وایت نیز معتقد است، پیشنهاد سوم شفلر با زبان عادی مردم فاصله دارد و قابل استنباط از آن نیست (White, 1986:P 137).

د) یکسان‌انگاری مفهوم «استعداد یک کار» با مفهوم «شرایط انجام یک کار»: وایت معنای سوم شفلر استعداد را مدنظر قرار می‌دهد. در این معنا، اگر گفته می‌شود شخص استعداد «الف» شدن را دارد، منظور آن است که می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر او تلاش کند، قطعاً آن‌گونه خواهد شد. بر این اساس، وایت معتقد است استعداد در این معنا، یعنی وجود تمام پیش‌نیازهای لازم برای تحقق یک امر. به سخن دیگر، داشتن استعداد در این معنا یعنی فرد در شرایطی قرار گیرد که اگر تلاش کرد و مانعی نیز به وجود نیامد، بتواند قابلیت موردنظر را کسب کند. اما وایت معتقد است، ممکن است فرد در حین کسب پیش‌نیازها، با مشکلی درونی مواجه شود مثلاً سلامت خود را از دست بدهد. بر این اساس، او معتقد است پیش‌بینی بر این مبنا از استعداد ممکن نیست یا حداقل با خطا همراه خواهد بود (White, 1986: PP.139-140). درعین‌حال، او این مفهوم را مجزا از مفهوم استعداد می‌داند.

ه) اطلاق بی‌ضابطه واژه «استعداد» به سه معنای توانایی، گرایش و قابلیت: سرانجام، وایت بر این نکته تأکید می‌ورزد که برای اطلاق واژه «استعداد» به سه معنای پیشنهادی شفلر، ضابطه و معیاری لازم است که مغفول مانده است. این معیار، وجود مؤلفه‌های مشترک معنایی در این سه واژه است که می‌تواند مجوز قرار گرفتن آن‌ها ذیل معنایی واحد را فراهم آورد. از نگاه شفلر، عنصر مشترک این سه معنا دلالت بر «اکتساب خصیصه‌ای است که در حال حاضر موجود نیست». وایت مدعی است که این اشتراک از یک‌سو با مفهوم سنتی از این مفهوم اشتراک دارد و از سویی دیگر، از دقت کافی برخوردار نیست. علاوه بر این، او معتقد است اموری نظیر «اجبار به کسب یک خصیصه» وجود دارد که ذیل تعریف کلی یعنی «ارتباط با خصیصه‌ای که در حال حاضر موجود نیست» می‌گنجد اما کسی آن را استعداد قلمداد نمی‌کند.

بنابراین این تعریف از استعداد یا این مؤلفه محوری از مفهوم آن، مانعیت کافی ندارد تا مفهوم استعداد را از سایر مفاهیم همسایه خویش جدا سازد. بر این اساس وایت، درنهایت نتیجه می‌گیرد که این‌گونه بازسازی‌ها که معیار روشنی برای آن وجود ندارد، عنوانی دلبخواهی را به ذهن متبادر می‌سازد که به نحوی قراردادی مفاهیم سه‌گانه را در بر گرفته است و در این صورت شاید بهتر باشد که به‌جای استفاده از اصطلاح «استعداد»، از همان واژه‌های توانایی، گرایش، قابلیت یـا نـظیر آن‌ها استفاده شود (White, 1986: PP. 138-139). البته وایت در حین بیان نقد خویش به دو احتمال دیگر نیز اشاره می‌کند. نخست، شاید مشابهتی که میان این مفاهیم برقرار است از نوعی است که ویتگنشتاین آن را «مشابهت خانوادگی[1]» نامید. وایت با استناد به اینکه شفلر به این موضوع اشاره نکرده است، از آن عبور می‌کند. دوم اینکه این نوع معنابخشی به استعداد، تلاش شفلر برای مقابله با انگاره استعداد به‌مثابه «ریل‌های ثابت[2]» است که ریشه در تفکر سنتی دارد؛ شفلر با انگاره مطلوب خود از انسان به‌عنوان «عاملی خودمختار و مواجه با آینده‌ای باز[3]»، در مفهوم اول در پی اشاره به «موانع» و در معنای سوم در پی اشاره به مفهوم «تحول خویشتن» است. لذا در این مسیر به استفاده از واژه‌های «توانایی» و «قابلیت» دست‌زده است. پذیرش احتمال دوم، نقد وایت را منتفی می‌سازد.

عدم پرداختن به «عدم توانش»[4]

مهم‌ترین محور بحث آگامبن در مفهوم شناسی استعداد که پایه نقدهای او به شفلر را تشکیل می‌دهد، طرح مفهومی جدید با نام «عدم توانش» است. آگامبن با تمرکز بر عدم تحقق استعداد تا زمان حال و بالفعل نبودن آن، بر این نکته تأکید می‌کند که نوعی عدم توانش و نوعی استعداد برای نشدن در درون مفهوم استعداد وجود دارد که در کنار استعداد برای شدن و تحقق، هم‌زیستی می‌کند(Agamben, 1999: PP. 179-180): «استعداد[5] تنها به معنای مستعدِ انجام دادن این و آن بودن نیست بلکه به معنای استعداد انجام ندادن این و آن هم هست». این هم‌زیستی استعدادهای متعارض باعث می‌شود استعداد نخست در کنار استعداد متعارض خود، هیچ‌گاه امکان بالفعل شدن نیابد. درواقع، آگامبن این پرسش را مطرح می‌کند که چرا توانمندی موردنظر تابه‌حال بالفعل نشده است؟ چرا تابه‌حال به‌صورت بالقوه باقی‌مانده است؟ او معتقد است دست‌کم یکی از دلایل بالفعل نشدن و بالقوه باقی ماندن، می‌تواند عدم توان ذاتیِ آن ویژگی برای

1. Family-Resemblance
2. Fixed-Rails
3. Person as a Self-Determining Agent Confronting an Open-Ended Future
4. Impotentiality
5 Potentionality

بالفعل شدن باشد. ازاین‌رو، واژه «عدم توانش» در مقام یکی از دلایل احتمالی این بالفعل نشدن مطرح می‌شود. او این واژه را در دو مفهوم نزدیک به کار می‌گیرد که البته تفاوت‌های ظریفی نیز با یکدیگر دارند. در مفهوم نخست که در توضیح بالا بیان شد، نوعی استعداد متعارض مدنظر قرار می‌گیرد که همین استعداد متعارض (یا استعداد انجام ندادن یا نشدن)، باعث بالفعل نشدن استعداد نخست می‌شود. در مفهوم دوم، آگامبن، با طرح مفهوم اراده و آزادی انتخاب فرد، معتقد است بالفعل نشدن یک استعداد، امکانی برای محقق نشدن پیش روی فرد می‌گشاید که او می‌تواند با اراده خویش و با استفاده از این امکان، راه را بر تحقق استعداد مذکور – همان استعداد نخست- ببندد و ویژگی دیگری را در خویش تحقق بخشد.

تفاوت معنای نخست با معنای دوم در این است که در معنای نخست، آگامبن بیشتر بر خودکار بودن ارتباط میان استعدادهای متعارض و تأثیر و تأثر درونی آن‌ها بر روی یکدیگر تأکید می‌ورزد، درحالی‌که در معنای دوم، ترکیب یک طرف از امکان استعداد با اراده فرد ترکیب می‌شود و وضعیت او را در میانه تعلیق، رقم می‌زند. درواقع، در این معنا، ماهیت استعداد، مانند سکه، دو رو دارد و این دو رو داشتن استعداد، باعث به رسمیت شناخته شدن اختیار آدمی در انتخاب یکی از دو روی سکه را مورد تأکید قرار می‌دهد. بر این اساس می‌توان انتقاداتی را بر مفهوم شفلری از استعداد وارد ساخت که در ادامه اشاره می‌شوند.

الف) بی‌توجهی به مؤلفه منفی مندرج در مفهوم استعداد: تأکید بر دیدگاه آگامبن یعنی تأکید بر عدم فعلیت موجود در مفهوم استعداد سبب می‌شود نتوان با قاطعیت از وجود بالقوگی‌های منتظر بالفعل شدن در درون افراد سخن گفت و آینده را بر اساس آن‌ها پیش‌بینی کرد و در مورد آن‌ها برنامه داشت. ازاین‌رو، از منظر آگامبن، با توجه به مؤلفه رقیب موجود در مفهوم استعداد، نمی‌توان از استعداد در مقام امری تعین بخش سخن گفت (Agamben, 1999). لذا، در دیدگاه او بحث از استعداد و به‌کارگیری آن در شناخت فرد و تعیین آینده او، جایگاهی ندارد. درواقع می‌توان گفت مؤلفه منفی مندرج در مفهوم استعداد موجب می‌شود تا پیش‌بینی مثبت آن با نوعی پیش‌بینی منفی مواجه باشد و درنهایت، چیزی برای تشخیص و برنامه‌ریزی وجود نداشته باشد. بر این اساس و از نگاه آگامبن، طرح بحث استعداد منتفی خواهد بود و سخن گفتن از آن، بدون توجه به مؤلفه منفی مندرج در آن، نوعی خیال ورزی توهم آلود است که مبتنی بر واقعیتِ داشته‌ها و نداشته‌های فرد نیست.

ب) بی‌توجهی به ناتوانی‌ها[1] و تمرکز صرف بر توانایی‌ها : آگامبن در تبیین دیدگاه خود نسبت به مفهوم استعداد، با پرسش از معنای عبارت‌های «من می‌توانم» و «من نمی‌توانم» آغاز می‌کند و در پاسخ،

1. Impotentialities

تجربه توانایی و عدم توانایی فرد را مترادف با نوعی «قابلیت» و «عدم قابلیت» در معنای شفلری استعداد معرفی می‌نماید. او معتقد است که عبارت «من می‌توانم» تا زمانی یک امکان خواهد بود که در ارتباط و نسبت با عبارت «من نمی‌توانم» موردتوجه قرار گیرد (Levis, 2012: P 103). او معتقد است در دنیای مدرن کنونی و تحت تأثیر نگرش کلان انسان‌محوری، افراد به‌صورت غیرمسئولانه‌ای احساس می‌کنند بر همه‌چیز توانا هستند و هر کاری را می‌توانند انجام دهند. آن‌ها بر این اساس، چشم خویش را به روی ناتوانی‌های خود بسته‌اند (Levis, 2012: P 106). این نگاهِ فربه‌ساز توانمندی، نوعی توهم و خودبزرگ‌بینی را در بشر مدرن دامن می‌زند و باعث می‌شود او جهان پیرامون خویش را از پس پرده توهم بنگرد. آگامبن معتقد است، توجه به مؤلفه منفی مندرج در مفهوم استعداد، راه دیگری را پیش روی ما قرار می‌دهد که می‌تواند این درد را درمان کند (Agamben, 1999). بر اساس دیدگاه آگامبن، در حوزه استعداد، لازم است نقطه تمرکز تربیت تغییر کند و به‌جای توجه به توانمندی‌ها و قابلیت‌های فرد، به ناتوانی‌های امکانی او معطوف شود. بر این اساس، حوزه استعداد در تربیت، بیشتر حوزه‌ای منفی خواهد بود تا مثبت و بیشتر در پی کنترل بلندپروازی‌های انسان مدرن خواهد بود تا گشودن عرصه‌های جدید پیش روی او.

ج) تمرکز بر امکان‌های موجود در امر استعداد و بی‌توجهی به امکان خلق گزینه‌های بدیع: چنانکه بیان شد، مفهوم استعداد از منظر آگامبن تنها ناظر بر توانایی، گرایش و یا قابلیت برای دستیابی به هدف‌هایی مشخص و در پرتوی مجموعه‌ای از اقدامات معین نیست، بلکه همواره با ناتوانی و امکانِ نشدن همراه است. آگامبن برای تبیین بهتر منظور خود، فرد ماهری را مثال می‌زند که از دانش کافی نیز برخوردار است و سپس بیان می‌دارد که «مستعد» خواندن او بدین معنی خواهد بود که او در تبدیل یا عدم تبدیل دانش خود به «عمل[1]»، مختار است مانند معماری که می‌تواند ساختمانی را نسازد. این حالت که فرد بتواند استعداد را در حالت قوه و عدم فعلیت نگه دارد، خود، بیانگر معنایی از آزادی اوست. او معتقد است آزاد بودن فرد و آنچه آینده و تاریخ را رقم می‌زند، درگروی آن است که بتواند قوه‌ها را به فعلیت نرساند (Levis, 2012: PP. 103-104) یا به فعلیت برساند. به سخن دیگر، این هم‌طرازی مؤلفه مثبت و منفی در استعداد، فضایی خنثی پیرامون فرد ایجاد می‌کند که عاری از تعین‌های از پیشی، به او حق انتخاب می‌بخشد. این رهایی از تعین‌های از پیشی، آزادی فرد را برای تعیین هویت خود افزون می‌سازد و مسیرهای از پیش تعیین‌شده را از پیش روی او پاک می‌کند. این سطح از آزادی بخشی به معنای تأکید بر امکان محو تمامی گزینه‌های موجود و خلق گزینه‌ای بدیع است. این اتفاق در دیدگاه آگامبن به کمک حالت تعلیق[2] رخ می‌دهد. مراد از حالت تعلیق،

1. Actuality
2. Statusless Status

وضعیتی است که فرد در نوعی عدم تعین و حیرانی عمیق قرار دارد و مدام مشغول تفکر و بررسی گزینه‌هاست. لویس برای توضیح این حالت از عبارت عالم هپروت[1] کمک می‌گیرد. منظور از عالم هپروت، ورود به خیال‌ورزی‌های عمیق و تصور آینده خویش در نقش‌های متعدد است. لازم به ذکر است که این حالت تعلیق، تنها به مدد مؤلفه منفی مندرج در استعداد ممکن می‌شود؛ زیرا حالت‌های انتخاب فرد در حالت شفلری، آن‌چنان متعدد و متنوع نیست که فرد را به خیال ورزی و اندیشه عمیق وادارد. در مقابل، در نگاه آگامبن، در عرصه استعداد، فرد همواره با «من می‌توانم...، من نمی‌توانم...» مواجه است و همین آزادی، عرصه‌ای فراخ برای جولان خیال و اندیشه او فراهم می‌آورد. در درون این خیال ورزی‌ها، این امکان وجود دارد که او لایه‌هایی دیگر از خویش را کشف کند و گزینه‌های جدیدی را پیش روی خود قرار دهد. در نگاه آگامبن، این اندیشه ورزی و ارزیابی و خیال ورزی، فرآیندی بی‌پایان، طولانی و نامعین است که فرد در طی آن، راه‌های جدیدی پیشروی خود می‌بیند، با ابعاد متعددی آشنا می‌شود، متحیر می‌شود و پیوسته بر عمق این حیرت افزوده می‌شود (Levis, 2012: PP. 104-105). در این وضعیت، فرد حالات گوناگون را موردبررسی قرار داده و به ارزیابی آن‌ها می‌پردازد و با رفت‌وبرگشت میان شناخت و حیرت به انتخاب می‌رسد و به‌نوعی این معنایی از آزادی در نگاه آگامبن است (Levis, 2012: P 106).

نقد و ارزیابی نقدها

در این بخش، تلاش می‌شود با مدد از استدلال‌های منطقی و رجوع به نوشته‌های شفلر، عیار نقدهای واردشده مشخص شود و در مواردی، پیشنهادهایی نیز ارائه شود.

۱. تحلیل و ارزیابی نقد نخست

در این بخش انتقادات مبتنی بر بی‌توجهی شفلر به «نوع» انسانی مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد. این ارزیابی در محورهای مختلف به شرح زیر صورت می‌پذیرد.

الف) از عدم تعین هستی شناختی تا عدم تعین معرفت‌شناختی: به نظر می‌رسد، در ارزیابی نقدهای ناظر به «نوع»، باید میان دو نوع عدم تعین، تمایز قائل شد. نوع نخست عدم تعین که منتقدان، شفلر را به آن متهم ساخته‌اند، عدم تعین هستی شناختی است. در عدم تعین هستی شناختی، مفروض ما عدم وجود هرگونه زمینه اولیه یا اقتضای درونی بشر خواهد بود. به سخن دیگر، در این سطح از عدم تعین، در بود یا نبود این اقتضا، شک داریم. از نوع دیگری از عدم تعین نیز می‌توان سخن گفت. این عدم تعین، عدم تعین معرفت‌شناختی است. این نوع عدم تعین، می‌تواند با تعین یا عدم تعین هستی شناختی همراه باشد. در عدم

1. Brown Study

تعین معرفت‌شناختی، مسئله، بود یا نبود آن اقتضا نیست، بلکه اطلاع ما از آن مدنظر است. به سخن دیگر، ممکن است اقتضای درونی ویژه‌ای هم وجود داشته باشد، اما در مقام انتساب دهندهٔ استعداد، شناختی از آن نداشته باشیم و بنابراین نتوانیم بگوییم این حقیقت وجود دارد یا خیر. بر اساس این تمایز، به نظر می‌رسد، موضع شفلر، در درجه نخست، حاکی از نوعی عدم تعین معرفت‌شناختی است و گزاره واضحی مبنی بر اعتقاد او به عدم تعین هستی شناختی در ادعاهای منتقدان دیده نمی‌شود. گرچه در نوشته شفلر، تصریحی نیز به این اقتضای درونی قابل‌ردیابی نیست. ازاین‌رو، این نقد را می‌توان به ابهام در موضع شفلر بازخوانی کرد. بر این اساس، می‌توان گفت نقد وارد بر شفلر، ابهام در تعیین نوع عدم تعینی است که او بدان معتقد است. این ابهام را در تمایز میان دو واژه «انتساب» و «تعیین» نیز می‌توان ملاحظه نمود. او این عدم تعین را در انتساب، مطرح می‌سازد و معتقد است «انتساب استعداد و تغییرات پیش‌بینی‌شده آن به افراد، حاکی از وضعیت دانش و زمینه اجتماعی و سیاست‌گذاری‌هایی است که در این انتساب‌ها مفروض انگاشته می‌شوند» (Shefler, 1998: P 61). دراین بیان، شفلر انتساب را به مفروضه‌ها آغشته می‌داند و نسبی فرض می‌کند نه اصل وجود استعداد را. ازاین‌رو، بیشتر نوعی عدم تعین معرفت‌شناختی را مطرح می‌سازد تا عدم تعین هستی شناختی. البته می‌توان پذیرفت که گونه این عدم تعین در آثار شفلر تصریح نشده و مجمل و مبهم باقی‌مانده است.

ب) از اقتضائات ساختاری تا اقتضائات محتوایی: در سطح هستی شناختی یا انسان‌شناختی، شفلر به دامنه‌ای از اقتضائات بشری اعتقاد دارد و وجود آدمی را فراتر از هرگونه ویژگی نمی‌داند. سخن شفلر از «طبیعت انسان» و تأکید او بر عاملیت آدمی را می‌توان بخشی از همان اقتضای درونی بشر تفسیر کرد. درواقع، همین عنصر «عاملیت» می‌تواند خود به‌نوعی یکی از اقتضائات نوع بشر تلقی شود. او همچنین موارد دیگری مانند تفسیرگری، نمادسازی، عقیده، باور و خودآگاهی را جزء اقتضائات آدمی می‌شمارد (Shefler, 1998: PP. 20-40) به نظر می‌رسد همه این موارد خود گویای آن است که شفلر به سطحی از اشتراکات بشری قائل است. ازاین‌رو، نمی‌توان به صورت کلی، او را متهم به عدم اعتقاد به اقتضائات درونی بشر کرد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد منظور از اقتضائات «نوعی» مدنظر منتقدان، اقتضائات محتوایی است. درحالی‌که اقتضائات شفلری، اقتضائات ساختاری‌اند. درواقع، اقتضائات ساختاری شفلری، قالبی کلی برای آدمیان فراهم می‌آورد که کل کنشگری آن‌ها در آن صورت می‌پذیرد، معنادار می‌شود و تبیین می‌گردد، درحالی‌که اقتضائات نوعی موردنظر منتقدان، اقتضائات محتوایی است که ماهیت کنشگری آدمی را تکوین می‌بخشد و از قالب‌دهی به آن فراتر می‌رود. در این میان لازم به ذکر است که آنچه سازنده استعداد بشر است، بیشتر مواردی از جنس اقتضائات محتوایی است نه اقتضائات ساختاری. به طورنمونه، از عاملیت آدمیان نمی‌توان

استعداد ویژه‌ای برای آدمیان استنباط کرد، درحالی‌که اقتضاء محاسبه‌گری بشر که نوعی اقتضای محتوایی است، موجد استعداد ریاضی خواهد بود. درعین‌حال باید توجه داشت که میان اقتضائات محتوایی و ساختاری نمی‌توان تفاوتی از جنس مقوله‌ای [1] قائل شد و باید به تفاوتی پیوستاری رضایت داد. در این حالت، اقتضائات ساختاری شفلری، می‌توانند همسایه اقتضائات محتوایی در نظر گرفته شوند و با تغییراتی کمّی، به اقتضائات محتوایی تبدیل شوند. درعین‌حال، نقد منتقدان به معنای تأکید بر ضعیف بودن اقتضائات بشری شفلری [2] و عدم‌کفایت آن‌ها برای طرح مفهوم استعداد وارد خواهد بود.

ج) از استعدادهای ظهور یابنده[3] تا استعدادهای تکوین یابنده[4] : بر مبنای پیوستار مطرح شده میان اقتضائات ساختاری و محتوایی و اتخاذ موضعی میانه به‌جای موضعی در دو سر قطب، استعدادهای آدمی به‌جای تعین و بالقوگی قطعی و صلب گونهٔ ارسطویی، از درجه آزادی بیشتری برخوردار خواهند بود و وابستگی بیشتری به خواست آدمی و نیز تعیین‌گری‌های محیطی-اجتماعی خواهند داشت. ازاین‌رو، به‌جای سخن گفتن از استعدادهای ظهور یابنده که وجود قطعی دارند و تنها برای ظهور خویش، محتاج اراده فرد یا اقتضای محیط‌اند، می‌توان به استعدادهای منعطف و ناقصی اعتقاد داشت که نه تنها برای ظهور، که برای تکوین، نیازمند اراده فرد یا اقتضای محیط‌اند. این نوع نگاه، می‌تواند در عین حفظ انگارهٔ منعطف از استعداد، بر نقش خواست فرد و تلاش‌های محیطی در تکوین آن تأکید داشته باشد.

به نظر می‌رسد، تأکیدهای مکرر شفلر بر خواست آدمی و نیز تعین بخشی‌های محیطی، او را بیشتر به سمت استعدادهای ایجاد شونده سوق می‌دهد. این مفهوم از استعداد، بیشتر امری عمومی خواهد بود که قابلیت انتساب به گروهی خاص را نخواهد داشت و در حالت قطبی، تعین خود را نیز از دست خواهد داد. در مقابل، تأکید بر ظهور یابندگی استعداد که برآمده از تفکر ارسطویی در باب بالقوگی است نیز خطر قرار گرفتن در قطب عدم انعطاف و جبرگرایی را افزایش خواهد داد. به نظر می‌رسد، پذیرش نوعی از حرکت روی پیوستار ظهوریابندگی-ایجادشوندگی بتواند در عین پذیرش اقتضائاتی اولیه در فرد و تحذیر مربیان

---

1. Categorical

۲. نه به معنای بی‌توجهی مطلق شفلر به اقتضائات بشری.

۳. rising. این واژه از آن رو برای اشاره به این نوع ا ستعداد استفاده شده است که اشاره به برآمدنی بودن این نوع استعداد در طی زمان دارد. در واقع، این نوع نگاه به استعداد، آن را از پیش موجود می داند و وظیفه تربیت را در حد به ظهور رساندن این استعداد می داند.

۴. genetic. انتخاب این واژه برای ان نوع استعداد، اشاره به تکوینی بودن آن در طول زمان دارد. یعنی این نوع استعداد، از پیش موجود نیست بلکه با تمهیدات تربیتی و در طول زمان و نیز با تلاش فرد، به تدریج شکل می گیرد.

نسبت به رصد ظهورهای آن، قدرت فرد و محیط را نیز برای تکوین توانمندی‌ها و قابلیت‌ها به رسمیت بشناسد.

د) ضرورت افراز استعدادها: یکی دیگر از نقدهای منتقدان در محور نخست، یکسان‌انگاری و عدم افراز استعدادها توسط شفلر است. به نظر می‌رسد پرهیز شفلر از تعریف اقتضائات درونی بشر، به نوعی یکسان انگاری در باب استعدادها منجر شده است. این یکسان‌انگاری، به‌ویژه هنگامی‌که دو استعداد در فرد با هم در تعارض قرار می‌گیرند، اهمیت بیشتری می‌یابد. در نگاهی اولیه، افراز استعدادها با نگاه ارسطویی توجیه می‌شود. در آثار به‌جامانده از او، «قوه» یکی از مفاهیم مرکزی است که قرابت زیادی با مفهوم استعداد نیز دارد. او در نوشته‌های خود، در یک معنا، قوه را به معنای «توانایی چیزی برای ایجاد تغییر در خود و یا در چیزی دیگر یا به معنای ظرفیت تغییرپذیری و اثرپذیری چیزی از چیز دیگر» به‌کاربرده است. در این معنا گرمی در شیئی که استعداد گرم کردن دارد یا صناعت معماری در شخصی که می‌تواند عمارتی بسازد، ازجمله نمونه‌های مربوط به معنای «توانایی ایجاد تغییر» است، همچنین انتساب برخورداری از «استعداد شکسته شدن» به چیزی که در برابر ضربه می‌شکند، می‌تواند از موارد مرتبط با معنای «ظرفیت تغییرپذیری در یک شیء» باشد. ارسطو از این دو معنای متفاوت اما نزدیک به هم با عبارات «قوه فعل» و «قوه انفعال» یاد می‌نماید. لازم به ذکر است که گاهی این دو نوع قوه در یک شیء جمع می‌شوند، به‌طور مثال وجود هم‌زمان صناعت پزشکی و تن بیمار در وجود پزشک (Aristotle, 2014, PP. 341-342). در این میان با تفکیک صورت گرفته می‌توان استعدادهای ناظر بر قوه‌های فعل را بر استعدادهای معطوف به قوه‌های انفعال برتری داد. درعین‌حال، با نظر به تعریف آدمی و غایت او نیز می‌توان از افراز استعدادها سخن گفت. در این معنا، استعدادهای نزدیک‌تر به غایت، محوری و استعدادهای دور از آن، حاشیه‌ای خوانده می‌شوند. همچنین قائل شدن به اقتضائات محتوایی– علاوه بر اقتضائات ساختاری– برای انسان نیز می‌تواند، ملاکی برای این افراز به دست دهد. شفلر به دلیل پرهیز از این نوع اقتضائات، از ارائه هرگونه دسته‌بندی برای استعدادها اجتناب ورزیده است. با وجود این، چنانکه بیان شد، افراز استعدادها، ضرورتی مندرج در تعریف مفهومی آن است و نمی‌توان نسبت به آن بی‌توجه بود یا آن را مغفول باقی نهاد.

۲. تحلیل و ارزیابی نقد دوم

نقد دوم که بیشتر ناظر بر لغزش‌های زبانی شفلر است، می‌تواند از ابعاد مختلف مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد. برخی از این ابعاد، به شرح زیر موردبحث قرار می‌گیرند.

الف. ضرورت توجه کل‌گرا و لایه‌مند به نگاه پیوستاری شفلری از استعداد: برخی نقدهای منتقدان برآمده از نگاه موردی به تعریف‌های سه‌گانه شفلری و عدم‌کفایت هر یک از آن‌ها به‌صورت جداگانه است.

درحالی‌که به نظر می‌رسد تعریف‌های سه‌گانه شفلری را باید به‌صورت کلی و تجمیعی در نظر گرفت. در این حالت، دیگر نمی‌توان از عدم‌کفایت «نبود مانع تحقق» برای اطلاق واژه «استعداد» سخن گفت و باید جمع توانایی، گرایش و قابلیت را برای مفهوم استعداد در نظر گرفت. در این حالت، هر یک از این فازها، ما را به مفهوم استعداد نزدیک‌تر می‌سازد. ازاین‌رو لازم نیست هر یک از این مفاهیم، به تنهایی، برای اطلاق واژه استعداد، کفایت داشته باشند. از این منظر، توانایی به مفهوم «ضروری نبودن عدم امکان[1]» که معادل «امکان» خواهد بود، تعریفی حداقلی و عام از استعداد است که تفسیری صحیح و عام است. گرایش، فراتر از امکان و به معنای «احتمال» است و قابلیت به معنای «احتمال زیاد» است. قابلیت از نظر شفلر، تعریفی حداکثری از استعداد به شمار می‌رود. چهار نقد نخست را بر همین اساس می‌توان پاسخ داد. درعین‌حال، لازم است مؤلفه‌های مفهومی هر یک از واژه‌های توانایی، گرایش و قابلیت، با دقت بیشتری توضیح یابد.

ب) از تحلیل زبانی تا تحلیل مفهومی: بخش پایانی نقد دوم معطوف به اطلاق بی‌ضابطه واژه استعداد به مفاهیمی مانند توانایی، گرایش و قابلیت است. از نگاه وایت، تحلیل زبانی نمی‌تواند موجد مفاهیم زیرساز مفهوم استعداد باشد. به سخن دیگر از منظر وایت ، مفاهیم پیشنهادی قابل‌استخراج از زبان عادی نیست (White, 1986: P 137). باقری ، به این نقد پاسخ قابل‌تأملی داده است. از نظر باقری، عدم‌کفایت زبان عادی برای تحلیل‌های مفهومی شفلر، اشکال عمده‌ای برای آرای او محسوب نمی‌شود. به اعتقاد او می‌توان پیشنهادهای او را با قطع‌نظر از منبع استخراج آن مورد تأمل قرار داد. درواقع، شفلر با دیدگاه خاصی که در مورد ماهیت آدمی برگزیده، به تحلیل‌های خود راه برده است و بازسازی‌های او، مبتنی بر نظریه خاصی است، نه اینکه به طور مستقیم و مستقل از چارچوب نظریه‌ای خاص، بتوان آن‌ها را از زبان عادی به دست آورد(Bagheri, 1998). بنابراین می‌توان گفت، تحلیل‌های شفلری با زبان عادی آغاز می‌شوند اما در آن توقف نمی‌کنند بلکه با آمیختگی با توصیف‌های ویژه‌ای از انسان و با تحلیل‌های منطقی شفلری، درنهایت به تحلیل‌های مفهومی تبدیل می‌شوند.

ج) مشابهت‌های خانوادگی به‌جای مؤلفه‌های مشترک مفهومی: یکی از نقدهای وایت که در دسته دوم نقدها قرار می‌گیرد، عدم دقت معیار تعریف استعداد از سوی شفلر است (White, 1986: PP. 138-139). باقری در دقیق نبودن معیار «ارتباط داشتن با اکتساب خصیصه‌ای که در حال حاضر موجود نیست»، با وایت هم‌داستان است اما استفاده شفلر از واژه «استعداد» به‌منزله مفهومی کلی و عدم ارائه تعریف روشن از آن را مسئله‌ای اساسی نمی‌داند. او تلاش می‌کند با استفاده از مفهوم «مشابهت خانوادگی» ویتگنشتاین،

---

۱. وضعیتی که ناممکن بودنِ آن ضروری نیست.

از تعریف شفلری استعداد دفاع کند (Bagheri, 1998). بر این اساس، ممکن است بین مصادیق یک مفهوم کلی، قدر مشترکی نتوان یافت درعین‌حال، هر یک از این مصادیق با مشابهت‌هایی به مجموعهٔ مصادیق یک مفهوم اتصال می‌یابند. این شباهت‌ها در کل مجموعه مصادیق موجود نیست اما هرچند مصداق، در یک یا چند مؤلفه اشتراک دارند. درست مانند فـرزندان یک خانواده که هر یک با دیگری در مجموعه‌ای از امور مشترک‌اند که شاید بین همه مشترک نباشند. باقری معتقد است قبول نـظریه ویـتگنشتاین، ما را از استدلال بر سر تعریف دقـیق و قـاطع مـفاهیم بازمی‌دارد. لذا نـیازی نیست که شفلر در مقام سخن گفتن از مفهوم استعداد، به‌طور کامل آن را تعریف کند به‌طوری‌که بـتوان مشخصات تمام مصادیق آن را به‌یک‌باره معلوم کرد.

۳. ارزیابی و تحلیل نقد سوم

نقدهای مطرح شده ذیل دسته سوم که بیشتر مبتنی بر دیدگاه آگامبن می‌باشند، نیز در ابعاد زیر قابل بحث و ارزیابی‌اند.

الف) لزوم توجه به مؤلفه منفی مندرج در استعداد در راستای واقع‌گرایی انتساب استعداد: به نظر می‌رسد مهم‌ترین نقد آگامبن بر شفلر را بتوان بر «جهت مثبت مفهوم شفلری استعداد» نام نهاد. این جهت مثبت و بی‌توجهی به وجوه منفی موجود در بالقوگی، از یک‌سو نوعی از توهم را در بشر امروز دامن می‌زند و توانمندی‌های او را در هاله‌ای از توهم فربه سازی‌شده به او نشان می‌دهد و از سوی دیگر، آزادی عمل او را محدود می‌سازد و او را از اندیشیدن به امکان‌های بدیل محرم می‌کند. ازاین‌رو آگامبن معتقد است توجه به مؤلفه منفی مندرج در مفهوم استعداد ضروری است (Agamben, 1999). این مؤلفه منفی از یک‌سو، با تأکید بر ناتوانی‌های فرد، نگاه او نسبت به خویش را واقع‌گرایانه می‌سازد و از سوی دیگر، با گشودن محدودهٔ امکان‌ها، آزادی فرد را در رقم زدن هویت و آینده خویش، افزون خواهد ساخت. درعین‌حال باید توجه داشت که با تأکید بر این مؤلفه، مفهوم استعداد در عرصه تربیت، کمتر می‌تواند تبیین‌گر و پیش‌بینی کننده باشد. با این توضیح، به نظر می‌رسد بتوان با تأکید بر مفهوم «احتمال»، از یک‌سو هر دو مؤلفهٔ مثبت و منفی مندرج در مفهوم استعداد را با یکدیگر جمع نمود و از سوی دیگر، در عین حفظ آزادی بیشتر نسبت به دیدگاه شفلر، بر عدم تعین کامل و خنثی بودن مفهوم استعداد در مصادیق نیز غلبه نمود. مؤلفه احتمال ضمن پذیرش جهت منفی مندرج در مفهوم استعداد، نسبت مساوی میان مؤلفه مثبت و منفی را نمی‌پذیرد و تلاش می‌کند با توجه به شواهد در دسترس، احتمال وقوع در آینده را پیش‌بینی کند. این احتمال از یک‌سو وابسته به اراده و انتخاب فرد است و از سوی دیگر، وابسته به توانمندی‌ها و ناتوانمندی‌های اوست و می‌تواند در

حالت تعلیق، تکه چوبی برای شنا کردن در اقیانوس احتمالات و تصویرهای معطوف به آینده فراهم آورد و با تکیه بر شواهد واقع‌گرایانه موجود، فرد را در خروج از عالم هپروت یاری رساند.

ب) توجه به مرحله تعلیق در تربیت: یکی دیگر از هشدارهای آگامبن که او را به صورتی بنیادین‌تر از شفلر در مقابل نظریه «ریل‌های ثابت» قرار می‌دهد، بحث تعلیق و ضرورت حضور آن در فرایند شناسایی استعداد است. این تعلیق فرد را از کانالیزه شدن و قرار گرفتن در ریل‌های بی‌بازگشت بر کنار می‌دارد و در تمامی مراحل حرکت، امکان خودشناسی، پی بردن به استعدادها و خلق گزینه‌های بدیل را فراهم می‌سازد. همچنین به دلیل شکستن انحصار استعداد شناسایی شده، می‌تواند در توزیع فرصت‌های آموزشی برابر نیز یاری کننده باشد.

نتیجه

نوشتار حاضر در پی بازخوانی دیدگاه شفلر از استعداد در پرتوی نقدهای صورت گرفته درباره آن بود. در این میان، انبوه نقدهای صورت گرفته در سه دسته کلی صورت‌بندی شدند و در مرحله بعد تلاش شد این نقدها مورد ارزیابی دوباره قرار گیرند. در ارزیابی نقد نخست، به رسمیت نشناختن اقتضائات «نوع» انسانی از سوی شفلر، با بحث‌هایی مانند تمایز تعین هستی شناختی از تعین معرفت‌شناختی، پیوستاری دیدن اقتضائات محتوایی و اقتضائات ساختاری آدمی و نیز پیوستاری دیدن استعدادهای ظهوریابنده و استعدادهای ایجاد شونده، تعدیل و تا حدی پاسخ داده شد. عدم افراز استعدادها به استعدادهای محوری و حاشیه‌ای از سوی شفلر نیز به رسمیت شناخته و بر ضرورت آن اذعان شد. در بررسی نقد دوم، لغزش‌های تحلیلی شفلر با تکیه بر رابطه درونی تحلیل زبانی و تحلیل مفهومی و نیز مفهوم مشابهت‌های خانوادگی، پاسخ داده شد. سرانجام نقد سوم به‌طورکلی موردپذیرش قرار گرفت و با دو بحث واقع‌گرایی در استعدادیابی و توجه به مرحله تعلیق در استعدادشناسی بر آن تأکید شد. به نظر می‌رسد، فراتر از بحث هستی شناختی استعداد، بحث استعدادیابی و انتساب استعداد نیز از مناقشه‌های متعددی رنج می‌برد – برخی از آنها ریشه در مناقشه‌های هستی شناختی دارند و برخی در مقام مستقل قابل طرح‌اند – که بدون توجه به آن‌ها نمی‌توان روندهای استعدادیابی را در سطوح مختلف به سلامت صورت‌بندی کرد و پیش برد.

یافته‌های حاصل از این مطالعه نشان داد، انتساب استعداد با محدودیت‌های معرفت‌شناختی مختلف مواجه است و نمی‌توان آن را در فرایند تربیت، به عنوان امری مطلق و جداساز در نظر گرفت؛ زیرا از یک‌سو، همین محدودیت‌های معرفت‌شناختی ممکن است برخورداران دیگری را از قلم انداخته باشد و از سوی دیگر، خود فرد را در تحلیل خویش و ترسیم افق‌های پیش رویش به خطا اندازد. بر این اساس باید از نوعی احتیاط و

محافظه‌کاری در انتساب استعداد سخن گفت. این احتیاط به معنای عدم مطلق‌انگاری و روا داشتن خطا در تشخیص است. همچنین، می‌توان از دو نوع فرصت‌های تعلیقی و فرصت‌های نهادینه‌ساز در نظام آموزشی دفاع کرد که به صورت سیال و منعطف در اختیار افراد مختلف قرار گیرند و به عنوان آشکارسازها و تقویت‌کننده‌ها عمل نمایند. انعطاف و سیالیت در نحوه قرارگیری این فرصت‌ها به دو معناست. نخستین معنا، متنوع بودن و پویا بودن شکلی این فرصت‌هاست که لازم است در گونه‌های مختلف عرضه شوند تا افراد مختلف، ذائقه‌ها و ترجیحات مختلف و موقعیت‌های مختلف را پوشش دهند. دومین معنا ناظر بر گاه‌به‌گاه بودن و در نظر گرفتن فرصت‌های تعلیقی در کنار آنهاست. درهم‌آمیختگی این فرصت‌ها با فرصت‌های تعلیقی، امکان به میدان آمدن ترجیحات و انتخاب‌ها و تصمیم‌های خود فرد را فراهم می‌آورد.

References

Agamben, G. (1999). Potenialities: Collected essays in philosophy. California: Standford University Press.

Aristotle (2014). Metaphysics. (M. Lotfi. Trans.). Tehran: Tarheno Press. (In Persian).

Bagheri, K. (1998). Critique on human potentiality: A research on philosophy of education. Humanities Methodology, 14(15), 85-91. (In Persian).

Clarke, M. & Phelan, A. (2015). Negativity, cruel optimism and the virtue of impotentiality in education. Annual Conference of Philosophy of Education of Great Britain, Oxford: New College.

Heymans, P. G. (2012). Inspiration: Some issues concerning the potential achievement gap. In Gifted education as a lifelong challenge: Essays in Honour of Franz. J. Monks.Albert Ziegler, Christian Fischer, Heidrun Stoeger, Marold Riutlinger (Eds.). 111-119.

Kazemi Haghighi, N. (2015). Education for potentiality and gifted. Tehran: Taban Kherad Press. (In Persian).

Lewis, T. E. (2012). A case for study: Agamben’s critique of Scheffler’s theory of potentiality. Philosophy of Education Archive, 101-109.

Matahari, Morteza (2007). Education in Islam. Tehran: Sadra Press. (In Persian).

Plato (2011). Republic. (F. Ruhani. Trans.), Tehran: scientific-cultural Corporation Press. (In Persian).

Sajadieh, N. (2014).Comparative analysis of formal documents of Iranian philosophy of education. Foundations of Education, 4(1), 29-48. (In Persian).

Scheffler, I. (1998). On human potentiality. (Howzeh and university Corporation Office Trans.).Tehran: Samt Press. (In Persian).

The Supreme Council of Education (2016). Educational Regulations of Second Period of Secondary schools.

The Supreme Council of Cultural Revolution (2011). Fundamental Revolution Document of Education. (In Persian).

Zohreh Kashanin, A. A.; Dawoodi, M. (1998). Critisizing and Examining On human potentinality. Howaeh and university Corporation, Tehran: Samt Press. (In Persian).

White, J. (1986). On Reconstructing the Concept of Human Potential. Journal of Philosophy of Education, 20(1), 133-142.